عطف

دردام مانده

درخت هیچ

«آن‌وقت‌ها مـن دبستان مـی‌رفتم. بچـه بـودم و از حرف‌های قلنبه‌سلنبه‌ای که بزرگ‌ترها می‌زدند، سـر درنمـی‌آوردم. بابابزرگ همیشـه بـا عمو عبـاس حیروجت داشـت و عمو عباس همیشـه می‌گفت: به‌خاطر سربلندی مردم. بابابزرگ همین که این را می‌شنید، عصای استیشلی را مثـل نیزه‌ای به طرفش پرتـاب می‌کرد و فحش می‌داد. عصا را عمو عباس توی کارگاه تراشـکاری بالایشـگاه از لوله یک‌دوم اسـتیل سـاخته بود. عمو کوکـب که فقط گربـه می‌کرد و هیچ‌وقت چیـزی نمی‌گفت بابابزرگ هم می‌گفت: سـربلندی مردم، برگ هیچ درختی نیسـت و هیچ دردی را درمـان نمی‌کند». این آغاز داسـتان بلند «برگ هیـچ درختی» صمد طاهری اسـت که به‌تازگی چاپ دومش در نشـر نیماژ منتشر شده است. صمد طاهری که بیشتر با داسـتان‌های کوتاهش شـناخته می‌شود در «برگ هیچ درختی» نیز همان ویژگی‌های اصلی را که در داسـتان‌های کوتاهش وجود داشت به کار برده اسـتیل. داسـتان‌های طاهری فضایی رئالیسـتی دارند و این ویژگـی در «برگ هیچ درختی» هم دیده می‌شـود. این داسـتان از نُه بخش تشـکیل شـده و اگرچه به شـکلی رئالیسـتی نوشـته شده اما بخش‌های داسـتان خطی سرراسـت را دنبال نمی‌کنند و در کنار هم کلیت روایت را می‌سـازند. در «برگ هیچ درختی» طاهری توانسـته فضاهای داسـتانی خوبی بسـازد و تکرار دایره‌وار برخـی اتفاقات و عناصر داستان را شکل داده‌اند. همچنین توجه به جزئیات یکی دیگر از ویژگی‌هایی اسـت که در این داستان بسـیار به مدت بیسـت روز توقف کرد. تاثرات ناشـی از مظالم ایتالیایی‌هـا در طرابلس غرب (لیبی) سبب تألیف داستان به قلم او شده. در این مقدمه همچنین درباره آنچه سـیدضیا، در قالب این رمان نوشته شـده نقل‌قول‌هایی که بسـیار آمده است: «سـیدضیا، در سرگذشت پُرتسعید، ضمن تقبیح جنگ، مخالفت خود را با دُوُل استعمارگر اروپایی بیان کرده است».

رمان «سرگذشـت پُرتسعید» از بیسـت‌وچهار فصل تشـکیل شـده اسـت. شـخصیت‌های اصلی این رمان دو دختر مسیحی به نام‌های زُرّ و جولیا هسـتند. زُرّ فرانسوی و جولیا لبنانی اسـت. این دو دختر هر دو عزیزان خود را در جنگ از دسـت داده‌اند. زُرّ نامزدش را و جولیـا هم نامزد و هم پدر و مادر و بـرادر و خواهرش را. زُرّ و جولیـا گرچه هردو به نحوی قربانی جنگ به حسـاب می‌آیند اما چنان‌که در مقدمه کتاب اشاره شـده تفاوتی‌ها از دشمن متفاوت است و به همین دلیل در آغاز با یکدیگر همسـو و همدل نیستند اما نویسـنده در «نر نهایت، اسباب دوستی و همدلی زُرّ و جولیا را فراهم مـی‌آورد. تا آن‌جا که زُرّ با جولیا پیمان خواهری می‌بندد و از جولیا دعـوت می‌کند تا با او که خانه‌ای مسـتقل دارد، زندگی کنند. در بخشی از خلاصه طرح داستان که در مقدمه کتاب آمده درباره آن می‌خوانیم: «زُرّ با پدر تاجرش مدتی در مصر اقامت می‌کند. جولیا به اتفاق پدر و مادرش به طرابلس غرب مهاجرت می‌کند. نویسنده، زُرّ را تصادفاً گروان و درمنده در سـاحل بندر پُرت‌سعید می‌بیند و از سـرگنجکاوی، جویای حال او می‌شـود و درمی‌یابد که او، برای جنگ، نامزد خود، زاک، را از دسـت داده اسـت. زاک، در ماموریت سرکوبِ شورش مراکش، حین پیکار کشته شده است. دو شب پس از ملاقات نویسـنده با زُرّ و در اثنای گردش در بندر و گفت‌وگو با او، دختری سـیاه‌پوش با کلاه سـدیِ کثیف و پابوش‌های پاره از آنان کمک می‌کند. با اصرار آن دو، دختره که فقط کلمه قلب گریه می‌کرد و هیچ‌وقت چیـزی نمی‌گفت بابابزرگ هم می‌گفت: سـربلندی مردم، برگ هیچ درختی نیسـت و هیچ دردی را درمـان نمی‌کند». این آغاز داسـتان بلند «برگ هیـچ درختی» صمد طاهری است که به‌تازگی چاپ دومش در نشـر نیماژ منتشر شده است. صمد طاهری که بیشتر با داستان‌های کوتاهش شـناخته می‌شود در «برگ هیچ درختی» نیز همان ویژگی‌های اصلی را که در داستان‌های کوتاهش وجود داشت به کار برده اسـتیل. داسـتان‌های طاهری فضایی رئالیسـتی دارند و این ویژگـی در «برگ هیچ درختی» هم دیده می‌شـود. این داسـتان از نُه بخش تشـکیل شـده و اگرچه به شـکلی رئالیسـتی نوشـته شده اما بخش‌های داسـتان خطی سرراسـت را دنبال نمی‌کنند و در کنار هم کلیت روایت را می‌سـازند. در «برگ هیچ درختی» طاهری توانسـته فضاهای داسـتانی خوبی بسـازد و تکرار دایره‌وار برخـی اتفاقات و عناصر داستان را شکل داده‌اند. همچنین توجه به جزئیات یکی دیگر از ویژگی‌هایی اسـت که در این داستان بسـیار به مدت بیسـت روز توقف کرد. تاثرات ناشـی از مظالم ایتالیایی‌هـا در طرابلس غرب (لیبی) سبب تألیف داستان به قلم او شده. در این مقدمه همچنین درباره آنچه سـیدضیا، در قالب این رمان نوشته شـده نقل‌قول‌هایی که بسـیار آمده است: «سـیدضیا، در سرگذشت پُرتسعید، ضمن تقبیح جنگ، مخالفت خود را با دُوُل استعمارگر اروپایی بیان کرده است».

رمان «سرگذشـت پُرتسعید» از بیسـت‌وچهار فصل تشـکیل شـده اسـت. شـخصیت‌های اصلی این رمان دو دختر مسیحی به نام‌های زُرّ و جولیا هسـتند. زُرّ فرانسوی و جولیا لبنانی اسـت. این دو دختر هر دو عزیزان خود را در جنگ از دسـت داده‌اند. زُرّ نامزدش را و جولیـا هم نامزد و هم پدر و مادر و بـرادر و خواهرش را. زُرّ و جولیـا گرچه هردو به نحوی قربانی جنگ به حسـاب می‌آیند اما چنان‌که در مقدمه کتاب اشاره شـده تفاوتی‌ها از دشمن متفاوت است و به همین دلیل در آغاز با یکدیگر همسـو و همدل نیستند اما نویسـنده «در نهایت، اسباب دوستی و همدلی زُرّ و جولیا را فراهم مـی‌آورد. تا آن‌جا که زُرّ با جولیا پیمان خواهری می‌بندد و از جولیا دعـوت می‌کند تا با او که خانه‌ای مسـتقل دارد، زندگی کند». در بخشی از خلاصه طرح داستان که در مقدمه کتاب آمده درباره آن می‌خوانیم: «زُرّ با پدر تاجرش مدتی در مصر اقامت می‌کند. جولیا به اتفاق پدر و مادرش به طرابلس غرب مهاجرت می‌کند. نویسنده، زُرّ را تصادفاً گروان و درمنده در سـاحل بندر پُرت‌سعید می‌بیند و از سـرگنجکاوی، جویای حال او می‌شـود و درمی‌یابد که او، برای جنگ، نامزد خود، زاک، را از دسـت داده اسـت. زاک، در ماموریت سرکوبِ شورش مراکش، حین پیکار کشته شده اسـت. دو شب پس از ملاقات نویسـنده با زُرّ و در اثنای گردش در بندر و گفت‌وگو با او، دختری سـیاه‌پوش با کلاه سـدیِ کثیف و پابوش‌های پاره از آنان

برگ هیچ درختی
صمد طاهری
نشر نیماژ

سرنوشم

«شرح شـیر» یکی از مجموعه‌داسـتان‌های صمد طاهری است که به‌تازگی چاپ پنجمش در نشر نیماژ منتشر شده است. «ژخم شیر» شامل نوزده داسـتان کوتاه اسـت که در فاصله سال‌های نود تا نودونیج نوشته شـده‌اند. اغلب این داسـتان‌ها در فضای جنوب و در سال‌های جنگ اتفاق می‌افتد و آدم‌های قصه‌ها نیز آدم‌هایی معمولی‌اند که گاه در موقعیتی عجیب گیر افتاده‌اند. عناوین داسـتان‌ها عبارتند از: «مردی که کبوترهای بالش‌اش را با سـنگ می‌کشـت»، «مومی‌خرم»، «خروس»، «مهمانی»، «در دام مانده مرغی»، «سـفر سوم»، «ژخم شیر»، «نون»، «نام آن پرنده چه بود؟»، «جزء ولاش و بهمان و اینا» و «سـگ ولگرد». در بخشی از داسـتان «نون» به‌عنوان یک داسـتان کوتاه، «کوچک هیچ چیز دیرماندنی نیسـت» حتا من که از همه به او نزدیک‌تر بودم. فقط می‌دانستم که امسش کَرَم است و بهترین نوازنده نی جغتی در کل منطقه جنوب. کل بچه‌ها کوچه‌ها بُرد و مادرش هم که گسانی بودن؟ خانواده‌اش از اصلا ن و فرندی داشت یا نداشت؟ خانه‌اش کجا بود؟ خویشاوند و کس‌وکاری اگر داشـت، کجا بودند؟ جظور گذران می‌کرد؟... هیچ‌کس نمی‌دانسـت. اصلا چه اهمیتی داشت تا کسی این چیزها را بداند؟ هیچ‌کس او که یکی سـوه؟ او هیچکس نبود». آمد یک‌افتادی بی‌کرد؟ و بی‌سـواد و بدبختی بود که عاشـق نی جغتی بود و یولـی می‌گرفت و می‌رفت. خودش می‌گفت که از بچگی عاشـق نی جغتی بـوده و آن‌قدر باید باکیری‌اش دنبال داروسـته مطرب‌ها ایرو و آنور رفته که از درس و زندگی افتاده و کلاس چهارم دبسـتان که بود، از مدرسـه بیرونش کردونـد. خلاصه کلاس سـه دبسـتانی از عمرش گذشـته بود، نی جغتی هم‌چنان از آب رود و نان بشـر برایش عزیزتر بود».

اغلب داسـتان‌های این مجموعه روایی اول‌شـخص دارند و به موضوعات مختلفی پرداخته‌اند بااین‌حال فضای جنگ‌زده و فقر و مسائل اجتماعی را می‌توان درزمینه مشترک داستان‌های این مجموعه دانست. در بخشی از «ژخم شـیر» که عنوان مجموعه نیز برگرفته از نام همین داسـتان اسـت می‌خوانیم: «از بس تنبی این سـه‌ماه‌دیم ماست و پنیر و قرنی خورده بودیم. دیگر رنگ و بوی شـیر هم حالم را بد می‌کرد. سـی چهل روز اول. همسـایه‌ها که یکی‌یکی باروبندیل‌شـان را جمع می‌کردند و فقط‌شـان می‌دیدند، برنج و مـرغ و ماهی و چیزهای دیگری را که نمی‌توانسـت ببرند به ما می‌دادند. برق قطع شـد و یخچال‌ها تعطیل. هرز رها و شام بلومرخ دشـوار می‌شـد و پلوماهی و قلیه. بعد کم‌کم بادمجـان خیلی مرا ژکوفت. مـرغ و اردک زنده هم که نکشـید. ماهی نمی‌کسـود هم خداحافظی کرد و رفت و جایش را به فرنی داد. هم کیـول‌های کاز پر نیمه‌پر همسایه‌ها هم به ما رسید بود که من و بدول برده بودیمشـان پشـت‌ماه، ردیف کیده بودیم تا اگر بمباران شد یا ترکش به یک کدامش نخورد. تازه صورتمان نترکد. صدای ترکیدن کلوله‌های توپ و خمپاره یک دم بند نمی‌آمد. بیشترشـان حواس‌شان جای مرافاندن و به یک کدامش قورد و کوردخانی یا گاز و آب بالا میـ‌شد می‌دیدیم. آن هم توی رود. شـبها فقط بود و لورزش در و پنجره. شـبی که کوچه بشـی‌ماش را زدند، دیوارها و سقف خانه هم خیلی لرزید. لرزشش آن‌قدر زیاد بود، که فکر کردم خانه دارد روی سرمان خراب می‌شـود».

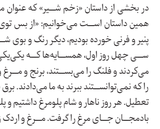

زخم شیر
صمد طاهری
نشر نیماژ

در تقبیح جنگ

شرق: نام سـیدضیاالدین طباطبایی در تاریخ ایران بیش از هرچیز یـادآور کودتای سـوم حوت ۱۲۹۹ اسـت. کودتایی کـه منجر به برافتادن حکومت قاجار شـد و مقدمه تشـکیل حکومت پهلوی را فراهم کرد و رضاخان به دنبال آن بر تخت سـلطنت نشسـت. اما آن وجه از شـخصیت سیدضیا که کمتر شـناخته شده است سیدضیا، داسـتان‌نویس اسـت. این چهره سـیدضیا، در حاشیه چهره مشهور او به‌عنوان یک روزنامه‌نگار و شخصیت سیاسی قرار دارد. در کتاب «سـیدضیاالدین طباطبایی داسـتان‌نویس، سـرگذشت پُرت‌سعید» که به کوشش جعفرشجاع کیهانی در نشر هفت‌پیکر به چاپ رسـیده است با این چهره درخاشـیه‌مانده سیدضیا، آشنا می‌شویم. این کتاب درواقع رمانی اسـت از سـیدضیاالدین طباطبایی همراه با مقدمه‌ای از جعفرشـجاع کیهانی کـه در آن به معرفی سـیدضیاالدین طباطبایی و آثارش، شرح زندگی او و معرفی رمان «سرگذشـت پُرت‌سعید» پرداخته شده است. این رمان چنان‌که در همین مقدمه آمده است نخسـتین‌بار به صورت پاورقی در روزنامه «رعد» که مدیر آن خود سـیدضیاالدین طباطبایی بود چاپ شده و بعد از آن اولین‌بار در چاپخانه بانک ملی به صورت کتاب منتشـر شده اسـت. در بخشی از مقدمه جعفرشجاع کیهانی بر چاپ تازه این رمان نوشته‌اند رمان نگارش و انگیزش نوشـته‌شدن این رمان آمده است: «سرگذشت پُرت‌سعید، مقارن سفر سیدضیاء به اروپا در اوایل سـال ۱۳۲۹ق/۱۲۹۰ش نوشته شد. و آن وقتی بود که سید از محل تحصیـل خود، پاریس، بازمی‌گشـت. او پس از چنـدی اقامت در استانبول به مصر آمد و در بندر پُرت‌سعید به مدت بیست روز توقف کرد. تاثرات ناشـی از مظالم ایتالیایی‌هـا در طرابلس غرب (لیبی) سبب تألیف داستان به قلم او شده. در این مقدمه همچنین درباره آنچه سـیدضیا، در قالب این رمان نوشته شـده نقل‌قول‌هایی که بسـیار آمده است: «سـیدضیا، در سرگذشت پُرت‌سعید، ضمن تقبیح جنگ، مخالفت خود را با دُوُل استعمارگر اروپایی بیان کرده است».

رمان «سرگذشـت پُرت‌سعید» از بیسـت‌وچهار فصل تشـکیل شـده اسـت. شـخصیت‌های اصلی این رمان دو دختر مسیحی به نام‌های زُرّ و جولیا هسـتند. زُرّ فرانسوی و جولیا لبنانی اسـت. این دو دختر هر دو عزیزان خود را در جنگ از دسـت داده‌اند. زُرّ نامزدش را و جولیـا هم نامزد و هم پدر و مادر و بـرادر و خواهرش را. زُرّ و جولیـا گرچه هردو به نحوی قربانی جنگ به حسـاب می‌آیند اما چنان‌که در مقدمه کتاب اشاره شـده تفاوتی‌ها از دشمن متفاوت است و به همین دلیل در آغاز با یکدیگر همسـو و همدل نیستند اما نویسـنده «در نهایت، اسباب دوستی و همدلی زُرّ و جولیا را فراهم مـی‌آورد. تا آن‌جا که زُرّ با جولیا پیمان خواهری می‌بندد و از جولیا دعـوت می‌کند تا با او که خانه‌ای مسـتقل دارد، زندگی کند». در بخشی از خلاصه طرح داستان که در مقدمه کتاب آمده درباره آن می‌خوانیم: «زُرّ با پدر تاجرش مدتی در مصر اقامت می‌کند. جولیا به اتفاق پدر و مادرش به طرابلس غرب مهاجرت می‌کند. نویسنده، زُرّ را تصادفاً گروان و درمنده در سـاحل بندر پُرت‌سعید می‌بیند و از سـرگنجکاوی، جویای حال او می‌شـود و درمی‌یابد که او، برای جنگ، نامزد خود، زاک، را از دسـت داده اسـت. زاک، در ماموریت سرکوبِ شورش مراکش، حین پیکار کشته شده اسـت. دو شب پس از ملاقات نویسـنده با زُرّ و در اثنای گردش در بندر و گفت‌وگو با او، دختری سـیاه‌پوش با کلاه سـدیِ کثیف و پابوش‌های پاره از آنان

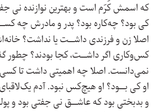

سرگذشت پُرت‌سعید
سیدضیاالدین طباطبایی
به کوشش جعفرشجاع کیهانی
نشر هفت‌پیکر

گفت‌وگو با رضاجولایی درباره تازه‌ترین رمانش، «شکوفه‌های عناب»

در خون ما رفته این هراس

عکس: امیر جدیدی

علی شروقی

■ اگر موافق باشید گفت‌وگو را با ارجاع به سطرهای پایانی رمان «شکوفه‌های عناب» شروع کنیم. آن‌جا که زرین‌تاج، همسر میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل، می‌گوید: «بخشایش اسـت که شـر را دور می‌کند از جان‌وان و کینه را. جهان را بخشیدم. شـاید حضور زخم‌خورده و خستهٔ ما زنده شـود به مهر.» چون به نظر می‌رسـد بخش عمده فجایعی که در رمان اتفاق می‌افتد و سرنوشـت شخصیت‌ها آن را رقم می‌زند کین‌توزی و انتقام‌جویی است و تنها قهرمان زن داسـتان اسـت که دست آخر بخشایش را به جای کین انتخاب می‌کند تا زنجیره شـرارتی را که در سراسر رمان گسترده شـده پایان دهد. آیا هنگام نوشتن این رمان آگاهانه به این تقابل کین و بخشـایش و تاثیرشـان بر جهان و سیر وقایع آن فکر می‌کردید؟

تقابل یا شر، از طبق منجر به زایش شر جدیدی می‌شود. تقابل با خشونت از طریق خشـونت منجر به گسترده‌گی خشونت می‌شود. جهان در نفس خود زنانه اسـت و زاینده و مایل به مهر. شاید از طریق توسل به خرد و مهر بتوان به تسلسل شـر پایان داد. شاید. اگر زن رواق داستان هم می‌خواست با کینه‌جویی و خشونت در صدد تقابل با سرنوشت خود بر آید خلاف عادت رفتار نکرده بود و دیگر آمیدی بـه آینده باقی نمی‌ماند. لااقل برای من. من این امید را برای خودم نگه داشـته‌ام هرچند شاید بی‌معناست.

■ دیگر این‌که به جز آن قسـمت‌هایی که همسـر جهانگیرخان راوی داستان است. در بخش‌های دیگر با راویانی مواجهیم که همگی تسلیم نیروی شر شده‌اند. اما آن‌چه انگیزهٔ آن‌ها برای بازگفتن سرگذشت‌شان است عذاب وجدانی است که بابت عمل شـریرانه به آن دچارند. یعنی به واقع مـا در این رمان عمدتا با صدای وجدان‌های معذب سر و کار داریم. نظر خودتان دراین‌باره چیست؟

نمی‌دانـم توصیفی که دکارت از وجدان انسـان کنه‌کار کرده تا چه حد صحیح است. آیا دزد یا قاتل وقتی به وجدان خود رجوع می‌کنند خود را گناهکار می‌دانند و عمـل خـود را خطا؟ آیا همه‌ی انسـان‌های گناهکار - قاتل یـا دزد و... - اصلا وجدانی دارند. امیدوارم چنین باشـد. هرچند بعید می‌دانم کسـی که بنا بر غریزه یا وظیفه نفسـی را می‌کشـد خود را برحق ندانـد. به هرحال باید امیدوار باشیم در جایی وجدان جمعی بیدار باشد تا اعمال ناحق را حق جلوه ندهد.

■ از سـوی دیگر در ایـن رمان که وقایـع آن حول «یوم‌التسـوه» و ماجرای به توپ بسـتن مجلس به دستور محمدعلی‌شـاه قاجار می‌گردد، روایتی تلخ از تاریخ سنم به دست داده شده اسـت. قبول دارید که سنم بی‌عدالتی در این رمان حضوری قدرتمند و ملموس و سخت تکان‌دهنده دارد و راویان شرور رمان نیز که به نحوی به دیگران و به یکدیگر سـتم کرده‌اند خود تحت ستمی بزرگ‌تر بوده‌اند و قربانی آن سنم؟

تاریخ ما پر اسـت از ستم. بی‌عدالتی، خشونت. شاید به ندرت بتوانید ابتدا کوتاهی را پیدا کنید که مردم این ملک چندصباحی نفس راحتی کشـیده باشند. برای همین شـر و ظلم در بخشی از وجود ما نهادینه شـده است. این که مظلوم باشیم در برابر ظالـم، و ظالم شـویم در برابر مظلوم. به یک بازنگری عمیـق تاریخی، اجتماعی و مردم‌شناسـانه نیاز داریم تـا بتوانیم خاطره‌های جمعی چندهزارسـاله را تجزیه و تحلیل کنیم که یقینا به دانشـی گسـترده و زمانی طولانی نیازمند است. شاید مسیر صواب را پیدا کنیم.

■ در گفت‌وگویی که چند سـال پیـش درباره رمان‌های «یـک پرونده‌ی کهنه» و «شـب ظلمانی یلدا» با شما داشـتم و در همین روزنامه «شرق» چاپ شد در پاسخ به پرسشی درباره تفاوت این دو رمان با یکدیگر، گفتید که در «یک پرونده‌ی کهنه» بیشتر به وقایع بیرونی و «نقشی که شـخصیت‌های مختلف ایفا می‌کنند» پرداخته‌اید و در «شب ظلمانی یلدا» به درونیات» و «لایه‌های عمیق‌تر از وجود انسـان» و موضوعاتی نظیر سرنوشـت، عشـق، اندوه و رنج و کناه و «نقشی که انسان ناچار به ایفای آن است» به نظر می‌رسد در «شـب ظلمانی یلدا» با تلفیقی از این دو وجه سـروکار داریم. یعنی هم وقایـع بیرونی و فضای اجتماعی و سیاسـی دوره‌ای از تاریخ ایران و هم با آن لایه‌های عمیق‌تر یعنی عشق و اندوه و رنج و کناه و سرنوشـت انسان. شـخصیت‌های این رمان، هم متاثر از اوضاع اجتماعی و سیاسی‌اند و هم بازیچه سرنوشت. آیا با این برداشت موافق هستید؟

به کمانم بر سـر مفهوم رمان توافـق دارم. گرچه برای خـود من حد و حدود تاثیرات اجتماع یا سرنوشـت و نقش احوالات درونی مشـخص نیست. اما حاصر اراده و اختیار هسـتیم یا همه چیز می‌خواستی ما «العبث»؟ و به فرمایش «فلک اعلیت‌باز» بیش می‌رود؟ چند هزار سال است که بشر این سؤال را از خود پرسیده؟

■ از طرفی داسـتان در این رمان اگرچه نقشی تعیین‌کننده در حوادث و طرح و توطئه داسـتان دارد اما تنها نیروی تعیین‌کننده در سـیر وقایع نیسـت. اگرچه مار بویس، یکی از شخصیت‌های داستان، حیاتی از این‌گونه می‌گوید: «جهان به میل ما نمی‌چرخد.» اما در برابر سرنوشـت انتخاب‌های انسـانی هم در رمان «شکوفه‌های عناب» مطرح می‌شود. تصمیم زرین‌تاج به بخشایش در پایان رمان از جمله این انتخاب‌هاست. با آن زندگی که مـرد تنعیدی که بویس با او رفیق شده برای خود انتخاب کرده است. به نظرتان این انتخاب‌ها در برابر سرنوشت و آن‌چه انسان ناخواسته به آن گرفتار شده چه قدر قدرت ماثور دارند؟

نظر من در چهیه اندازه‌ی دوم‌ا‌ن‌ها‌ن‌ها‌ن‌ها